

جهانی شدن و ارتباطات؛ زمینه‌ها و چشم‌اندازهای نظری

هادی خانیکی¹

چکیده

این مقاله مفهوم "جهانی شدن" را از زاویه نظریه‌های مطرح ارتباطی و برخی مقوله‌های تاثیرگذار در ارتباطات بررسی می‌کند. بدین منظور، با تفکیک چهار مفهوم "جهانیت"²، "جهانی شدن"³، "جهانی سازی"⁴، و "جهانی گرایی"⁵ به رویکردهای نظری از حیث توجه به مقوله‌های فشردگی "زمان"، "مکان"، و "فضا" می‌پردازد.

براساس این طبقه‌بندی که درچارچوب مطالعه‌ای تاریخی و اسنادی انجام گرفته است، صورت‌بندی ابتدایی مسئله جهانی شدن بر پایه تغییر تجربه بشری از مکان و زمان و بالا رفتن امکان عمل متقابل انسان‌ها در عرض تقسیمات جغرافیایی و سیاسی، توجه به قابلیت جابه‌جایی "سرمایه" و به‌طور خلاصه شتاب یافتن تاریخ در اثر فناوری‌های ارتباطی جدید، شکل گرفته است.

فشردگی یا نابودی مکان، حد و مرزدایی و ارتباط متقابل به‌عنوان مولفه‌های اساسی جهانی شدن در نظریه‌های جدید ارتباطی به‌گونه‌های مختلفی مطرح شده که در این مقاله به مقوله‌های فشردگی زمان و در هم‌تنیدگی مکان در نظریه ارتباطی "جامعه شبکه‌ای" کاستلز، "از جا کندگی" در نظریه جامعه‌شناختی گیدنز، "همجواری در نظریه فرهنگی"؛ تامپسون و "یکپارچگی فرهنگی" در نظریه اجتماعی رابرتسون پرداخته شده است.

این مقاله چشم‌انداز نظری تحولات فناورانه و معرفتی معطوف به جهانی شدن را پیدایش هویت‌های مختلط، ترکیبی، سیال و پیچیده می‌داند که در هر لحظه و هر مکان مواجه با دو وجه پارادوکسیکال "جهانی" و "محلی" هستند.

واژه‌های کلیدی: جهانی شدن، جامعه شبکه‌ای، از جا کندگی، همجواری، یکپارچگی فرهنگی، پیوست

1- طرح مسئله

1. دانشیار گروه ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی

². Globality

³. Globalization

⁴. Globalizing

⁵. Globalism

مفهوم «جهانی شدن»، از جمله مقوله‌هایی است که امروزه هم در فرهنگ نخبگان و هم در فرهنگ عامه به وفور به کار می‌رود، اما به جدّ با اختلاط و ابهام و حتی اغتشاش معنایی در وجوه و علل پیدایی روبه‌روست. این مفهوم، از یکسو جایگزین واژه‌های متفاوتی است که در علوم اجتماعی با تعاریف مشخص علمی روبه‌رو هستند، اما در زبان عمومی از مرزهای تشخیص خود دور می‌شوند و از سوی دیگر، رویکردهای مختلفی که در جهان سیاست و فرهنگ وجود دارند، بارهای معنایی خاصی را بر آن می‌افزایند. در این مقاله، کوشش شده است با فشردگی به مقوله «جهانی شدن» در افقی نظری توجه و نقش و سهم ارتباطات در شکل‌گیری و تبیین آن مشخص‌تر شود.

2- تعریف مفاهیم

برای تعریف دقیق‌تر مفهوم جهانی‌شدن ضروری است که چهار تعریف رایج از همدیگر تفکیک شوند.

2-1- جهانی‌ت¹

جهانیت، ناظر به مقوله‌ای است که با آغاز حیات بشری معنا یافته است. این مقوله در درجه اول، «واقعیتی» است مرتبط با اشباع کمی جهان و افزایش ارتباط و بستگی آحاد و اجزای تشکیل‌دهنده آن به هم؛ و درعین حال، بدون شکل‌گیری «ذهنیتی» راجع به اوضاع جدید و رسوخ آن در باور بخش قابل توجهی از مردم، به تحقق عینی خویش نمی‌رسد.

جهانیت هم به حسب جمع شدن تدریجی شرایط تحقق و هم به لحاظ معطوف ساختن توجهات عمومی به سوی خویش، یک مفهوم متأخر و جدید به حساب می‌آید که تاکنون با عبارتهای مختلفی چون «کوچک شدن جهان»²، ظهور «دهکده جهانی»³، «سرزمین‌زدایی»⁴، «پایان جغرافیا»⁵، پایان «عصر وستفالی» و ظهور «زیست‌بوم جهانی» معرفی شده و مشخصاتی نیز برای بازشناسی آن ذکر شده است (شجاعی‌زند، 1382: 22).

کوچک شدن جهان که در یک فرایند تدریجی و طولانی به وقوع پیوسته، همواره تابعی بوده است از افزایش توانایی‌های بشر در تسخیر و غلبه بر طبیعت. این فرایند، با اولین گام‌های بشر-بشر پراکنده در اقلیم‌های مختلف و اجتماع‌های دور از هم - در مسیر غلبه بر مقاومت‌های طبیعی محیط زیست و دشواری‌های حیات اجتماعی آغاز شده و با هرگام، یک مرحله به کوچک‌تر ساختن جهان کمک کرده است.

کوچک شدن تدریجی جهان، به جهانی‌شدن تدریجی مسائل نیز انجامیده است؛ چراکه افزایش جمعیت جهانی و افزوده شدن تعامل‌ها، موجب پدید آمدن مسائل مشترک و درک مشترکی از مسائل و گره خوردن سرنوشت انسان‌های معاصر به یکدیگر شده است. به بیان دیگر، از حجم و اهمیت مسائل شخصی، محلی و ملی به نفع مسائل جمعی، منطقه‌ای و جهانی کاسته است. کوچک شدن جهان، انسان معاصر را درگیر مسائل مشترکی ساخته است که تا پیش از این تصویری از آن نداشت. بروز همین مسائل

1. Globality

2. Minimalization of the World

3. Global Village

4. Deteritorialization

5. The End of Geography

مشترک، به‌نوبه خود، درک به‌طور تقریبی، مشترکی از «مسئله» و فهرست و اولویت‌بندی «مسائل» پدید آورده و به جهانی شدن چشم‌اندازها، دغدغه‌ها و انتظارات بشر از خویش و از دیگران کمک کرده است (شجاعی‌زند، 1382: 25).

بر این اساس، جهانیت مفهومی است که با صرف‌نظر از زمینه‌ها و عوامل پدیدآورنده مسائل جهانی، به «پی‌آمدهای عمومی» و همگانی آن‌ها نظر دارد، لذا آنچه در این نگاه به جهان اهمیت دارد، نفس «جهانی بودن» هر مسئله است.

2-2- جهانی شدن¹

«جهانی شدن» عنوان عامی است برای آن بخش از ادبیات نظری که تلاش دارد به‌نحوی بی‌طرفانه به تبیین علل و عوامل پدیدآورنده، تحلیل فرایند و پیش‌بینی مسیر، جهت و غایت مقوله جهانیّت در گذشته و حال و آینده بپردازد. این اصطلاح گاه برای توصیف ویژگی‌های فرایندی و فرا ارادی این پدیده نیز به‌کار می‌رود.

مفهوم «جهانی شدن» امروز حکم انگاره جدیدی را یافته است که بیشتر برای پرکردن خلأهای توصیفی و تبیینی پس از افول پارادایم‌های دوقطبی بر جهان، مطرح است.

فروپاشی شوروی، انگاره دوقطبی و رهیافت‌های هم‌ساز حاکم بر طول دوران جنگ سرد را که پیش از آن با نقد و نقض‌های فراوانی روبه‌رو بود، به یک‌باره از میدان به در کرد؛ بی‌آنکه در یک روند تدریجی، امکان ظهور و پذیرش انگاره‌های بدیل فراهم آمده باشد.

تحت تأثیر چنین عواملی، تعریف‌های عرضه شده از جهانی شدن تنوع چشم‌گیری یافته‌اند که «فشردگی جهان»، «وابسته‌تر شدن بخش‌های مختلف جهان»، «افزایش وابستگی و درهم‌تنیدگی جهانی»، «پهناورتر شدن گستره تأثیرگذاری و تأثیرپذیری کنش‌های اجتماعی»، «کاهش هزینه‌های تحمیل شده توسط فضا و زمان» از جمله آن‌هاست (گل‌محمدی، 1381: 19).

در این‌گونه تعاریف اگر جهانی شدن به‌عنوان فرایندی تدریجی مطرح است که از گذشته‌ای دور یا نزدیک آغاز شده و هنوز هم ادامه دارد، ولی هرچه پیشتر می‌رود، شتاب و گستره آن هم افزایش می‌یابد. در واقع، غالب نظریه‌پردازان معاصر بر سر تاریخ پیدایش جهانی شدن وحدت نظر ندارند، ولی بر سر شتاب چشم‌گیر آن در دهه‌های اخیر اتفاق نظر دارند.

در این چشم‌انداز نظری تحول چشم‌گیر ارتباطات جهانی و رویارویی اجتناب‌ناپذیر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، جوامع در بیشتر تعریف‌های جهانی شدن برجسته است. این ارتباطات در برخی موارد آگاهانه و ارادی هستند و در مواردی دیگر ناآگاهانه، غیرارادی و گریزناپذیر. برقرار کنندگان چنین ارتباط‌های پرشمار و گسترده هم شاید افراد، گروه‌ها، نهادها و دولت‌ها باشند. و میزان دخالت و شرکت در شبکه ارتباطات جهانی نیز بر حسب افراد، گروه‌ها، قومیت‌ها، کشورها و مناطق و قاره‌ها متفاوت است. بر پایه این عوامل می‌توان گفت «جهانی شدن عبارت است از فرایند فشرده‌گی فزاینده زمان و فضا که به واسطه آن مردم دنیا کم‌وبیش و به صورتی، به نسبت آگاهانه در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند.» به بیان دیگر جهانی شدن معطوف به فرایندی است که در جریان آن فرد و جامعه در گستره‌ای جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند (گل‌محمدی، 1381: 20).

یکی از مغالطه‌های رایج در بحث جهانی شدن و مفاهیم متناظر آن، که کار تحلیل‌گران ثانوی را دشوار می‌سازد، به هم آمیخته بودن سطوح تئوریک، استراتژیک و ایدئولوژیک تعاریف است.

از ویژگی‌های معرفتی عصر کنونی است که علم و نظر بیش از پیش در خدمت کاربرد آن‌ها قرار گرفته‌اند و به فراز آمدن موقعیت نظریه‌های «راهبردی» در قیاس با بحث‌های فقط «تئوریک» انجامیده است. امروزه دیگر، تأمل‌های نظری در سطح ارائه «توصیفی» صرف از واقعیت متوقف نمی‌ماند و «سطح تئوریک» مسائل را نیز برای درگیر شدن در «چالش‌های ایدئولوژیک»، بیشترین وقت و اهتمام خود را صرف تقویت و تفصیل «بحث‌های راهبردی» می‌کند. لذا در بحث از پدیده جهانی، با ادبیاتی مواجه هستیم که به‌طور عمده راهبردی‌اند، یا به میزان زیادی بدان آغشته شده‌است.

رویکردهایی چون «یکسان‌سازی» در مقابل «یکپارچه شدن» جهان، «یگانه‌گرایی» در مقابل «افزایش تکثر»، «هم‌شکلی» در مقابل «همگنی»، «توسعه امپریالیستی» در مقابل «خاتمه عصر سلطه»، «بسط مدرنیته»، «غربی شدن جهان»، «تفوق سبک زندگی امریکایی» و «تمرکز و یکه‌سازی قدرت» که در ذیل بحث‌های جهانی شدن و در قالب برخی پیش‌گویی‌های شوق‌برانگیز از سرانجام آن مطرح می‌شود، جملگی از سنخ همین مباحث راهبردی‌اند.

البته در برابر راهبرد یکسان‌سازی نگرش‌هایی نیز وجود دارند که فرایند جهانی را نه به سوی «یک‌شکلی»¹ و «یگانگی»²، بلکه به سمت «یکپارچگی»³ و «همگنی»⁴ که مبین نوعی وحدت در عین کثرت⁵ است، می‌خوانند و می‌خواهند. این دیدگاه‌های معارض گهگاهی تلاش می‌کنند تا برهین عقلی و شواهد تجربی موافقی را هم به مدد بگیرند، یا به نفع خویش صورت‌سازی کنند، به‌طور کامل، از تمایل‌های جریان‌های ذی‌نفع و از پشتوانه‌های ایدئولوژیک خود، تغذیه می‌کنند و به دلیل ماهیت راهبردی‌شان، اغلب از حمایت‌های ویژه‌ای نیز برخوردارند و طبعاً با مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی از همان جنس مواجه می‌شوند (شجاعی‌زند، 1381: 32).

در عین حال باید توجه داشت که از گذشته‌های دورتر نیز تلاش برای جهانی‌سازی یک ایده یا رویه وجود داشته است؛ اما تنها در دوره اخیر است که امکان پرده‌های برای آن فراهم آمده است. رونالد رابرتسون از نازیسم در آلمان، نظام سوسیالیستی در شوروی سابق، امپریالیسم در انگلیس، کلیسای کاتولیک، فرقه‌هایی از اسلام، ادیان جهانی و امپراطوری‌های بزرگ به‌عنوان تلاش‌هایی یاد می‌کند که هیچ‌گاه توفیقی به اندازه مدرنیته در بسط جهانی خویش به‌دست نیاوردند (رابرتسون، 1380: 36).

2-3- جهانی سازی¹

واقعیت آن است که تا قبل از فروپاشی شوروی و زوال پارادایم دوقطبی، نشانه‌های مختلفی از ظهور «جهانیت» و در کار بودن فرایند «جهانی شدن» وجود داشت، اما توجه و تمرکز جدی نسبت به «جهانی سازی» کمتر وجود داشت. در واقع، داوری نسبت به فرایند درهم تنیدگی جهان که حاکی از غلبه ایدئولوژی بر انگاره‌های معرفتی است موجب شده است که «جهانی سازی» به‌جای «جهانی شدن» به‌کار رود.

تفاوت «جهانی شدن» و «جهانی سازی» ناشی از تفاوت نگاه به فرایندی است که در سه دهه اخیر، ابتدا در بُعد سیاسی با تأسیس سازمان ملل متحد و نهادهای بین‌المللی زیرمجموعه آن و گسترش دموکراسی غربی به سایر کشورها، سپس در بُعد اقتصادی، با گشودن مرزها (واقعی و مجازی)، با آزادسازی اقتصاد بازاری و با محدودسازی نظارت دولت، اگر نگوئیم نظارت‌زدایی از دولت در امور اقتصادی، که به فرایند «جهانی شدن» تعبیر شده است و محتوای ملموس و انتظار مشروع آن "شهروند جهانی شدن" بنی آدم روی کره زمین است.

تا وقتی صحبت از سیاست و اقتصاد است می‌توان کشورها را به پیشرفته، کمتر پیشرفته و عقب نگاه داشته شده تقسیم و طبقه‌بندی کرد. اما وقتی صحبت از فرهنگ است در وسیع‌ترین معنایش یعنی مجموعه ارزش‌ها، هنرها، باورها، سنت‌ها، زبان‌ها، سبک زندگی و ... دیگر نمی‌توان کشورها و جامعه‌ها را به پیشرفته و عقب‌مانده، پراهمیت و کم‌اهمیت تقسیم کرد. همه فرهنگ‌ها از پایه ارزشی برابر برخوردارند و نمی‌توان فرهنگ جامعه‌ای را که از لحاظ اقتصادی و فناوری برتر است برای سایر جوامع الگو قرار داد و همه فرهنگ‌ها را به قالب آن ریخت. هویت‌های ملی، قومی، زبانی و دینی در برابر این تهاجم فرهنگی بیگانه، واکنش نشان خواهند داد و از هویت فرهنگی برای خود پناهگاهی خواهند ساخت (نیک‌گهر، 1387: ده).

2-4- جهانی گرایی²

شاید «جهانی گرایی» آشکارترین روندهای موجود در شناخت واقعیت جهان کنونی باشد هر مسافری به‌خصوص می‌تواند این روند را در فرودگاه‌های بین‌المللی، هتل‌های زنجیره‌ای، ساندویچ فروشی‌ها و در نشانه‌های همه‌جا حاضر تمدن جدید چون بیگ‌مگ، کوکاکولا، مدونا، و مایکل جکسون مشاهده کند. بیگ‌مگ، دروازه‌های دنیای قدیم (لندن، پاریس، مسکو، پکن) را بر روی دنیای جدید گشوده است.

1- Globalizing

2- Globalism

موتور جهانی گرایی، سرمایه‌داری جدید است که منشأ آن به قرن شانزدهم باز می‌گردد. سرمایه‌داری، حصار علایق فئودالی، قبیلگی، نژادی، قومی و ملی را به سود بین‌المللی شدن مراکز دادوستد افکار و کالاها از هم گسیخت. حاملان این روند، شرکت‌های بین‌المللی هستند که هر جا مداخله دولت کمتر و احتمال سود بیشتر باشد، از موقعیت موجود استفاده می‌کنند. فناوری‌های عمده این روند عبارت‌اند: از انرژی، حمل و نقل و ارتباطات راه دور، یعنی سه پیشرفت فناورانه پی‌درپی که منجر به سه موج رشد اقتصادی جهانی شده‌اند. مشخصه آخرین این امواج یعنی موج سومین انقلاب صنعتی کاربرد فناوری‌های رایانه‌ای در تمامی وجوه زندگی از تولید و امور اداری و آموزش گرفته تا سفر و سرگرمی است. اقتصاد و همکاری جهانی بدون ارتباطات راه دور جریان‌های اطلاعات فرامرزی و نقل و انتقال الکترونیکی وجوه قابل‌تصور نخواهند بود. راهبرد غالب در جهانی‌گرایی، ادغام افقی، عمودی و فضایی صنایع اصلی جهانی، از صنعت نفت گرفته تا صنعت حمل و نقل و ارتباطات راه دور است. تسهیل‌کننده این روند انتقال سرمایه‌ها از مرکز به پیرامون است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آن را سازماندهی و هماهنگ کرده، در نتیجه، موجب بسیج جهانی شده و از مخاطره‌های سرمایه‌گذاری بخش خصوصی کاسته است.

البته جهانی‌گرایی موفقیت‌های باشکوه خلق کرده و همچنین، شکست‌های عظیمی داشته است. این روند، تمدن صنعتی جدید را برای دورترین مناطق جهان به ارمغان برده، اما در همان حال شکاف‌ها و تضادهای فزاینده‌ای میان اغنیا و فقرا، انسان و طبیعت و مرکز و پیرامون به بار آورده است. سرمایه‌داری و کمونیسم به‌عنوان دو روی سکه جهانی‌گرایی - و هر دو نشئت گرفته از جهان‌روشنگری - نوعی جهان‌بینی سکولار، علم‌گرایانه و فناورانه را بر جهان تحمیل کرده‌اند (تهرانیان، 1376: 19).

روند کلان جهان‌گرایی در کشاکش میان گفتمان‌های برتری‌جویانه و ضدبرتری‌جویی قرار دارد. کسانی هستند که از پیروزی جهان‌گستر سرمایه‌داری لیبرال، یا به تعبیر فوکویاما (1989) از «پایان تاریخ» سخن می‌گویند. به عقیده اینان، صرف نظر از جزئیات ملال‌آوری که باید روشن شود، نبرد عظیم ایده‌ها در تاریخ (به روایت هگلی آن) به فرجام خود رسیده است، یعنی همگامی درباره هدف‌های بنیادین توسعه دیگر چندان ضرورتی ندارد.

در میان دیدگاه‌های جهانی‌گرا، در مقابل گرانش برتری، گرانش‌های دیگری وجود دارد که در عین دفاع از دیدگاه‌های جهانی‌گرا، روی جنبه‌های محلی تأکید می‌کند.

شعار این گرانش، «تفکر جهانی، عمل محلی» است مفاهیمی چون سفینه زمین، امنیت مشترک، توسعه پایدار، تکنولوژی ملایم و متناسب، تفکر جهانی، سنجش محلی، همه این مفاهیم مبین مشترک بودن سرنوشت بشر و نیاز به برابری بیشتر است. و این مستلزم تفویض قدرت و ارتباطات است (تهرانیان، 1376: 20).

3- رویکردهای نظری

جهانی که اکنون در آن به سر می‌بریم، در همه تعاریف و رویکردهای خوش‌بینانه، یا بدبینانه؛ جهانی است دستخوش تغییرات پرشتاب و پردامنه که شتابندگی تاریخ وجه غالب آن است. برای مرگ جهانی‌شدن، سوگ‌نامه‌های زیادی سروده شده است (هلدومک گرو، 1387: 11). اما از تولد اندیشه‌هایی نیز به وفور سخن می‌رود که پویایی‌های جهانی‌شدن را در محیط‌های اجتماعی مرکب از عناصر ملی و فراملی می‌دانند (سلسن، 1389: 12). در واقع، چه جهانی‌شدن را در فرود بدانیم و چه در فراز،

با شتاب می‌رود و فاصله‌هایی را کم می‌کند. در مورد علل این تغییرات اختلاف نظر وجود دارد، اما غالب صاحب نظران قائل به این هستند که دورانی را که ما با آن روبه‌رو شده‌ایم می‌توان دوران «کاهش فاصله‌ها» و «فشردگی زمان، مکان و فضا» دانست. حاصل این رویارویی، تحول فهم و تجربه انسان در باب زمان و مکان است. صورت‌های ابتدایی مسئله تغییر تجربه مکان و زمان، در طول قرون 19 و 20 مطرح بوده است و برخی از متفکران، وجود وسایل نقلیه تندرو مانند هواپیما و قطار و نیز وسایل ارتباطی دارای سرعت زیاد مانند تلفن و تلگراف، که امکان عمل متقابل انسان‌ها در عرض تقسیمات جغرافیایی و سیاسی را افزایش می‌داد، مورد توجه و تفسیر قرار داده‌اند.

کارل مارکس¹ در سال 1848 نخستین تبیین نظری را در باب فشردگی مکان ارائه داده است. به گفته وی، تولید صنعتی نیازهایی دارد که به نحو اجتناب‌ناپذیری باعث می‌شود سرمایه‌داری در هر جا منزل کند، در هر جا ساکن شود و «با هر جا ارتباط برقرار کند». بر این اساس، مارکس «کاپیتالیسم صنعتی» را بنیادی‌ترین منشأ فناوری‌هایی می‌دانست که نتیجه آن‌ها نابودی مکان و فراهم آمدن زمینه لازم برای وابستگی جهانی ملت‌ها به یکدیگر است (مصطفوی، 1382: 13).

از اوایل قرن بیستم مسئله «فشردگی مکانی» در میان متفکران امریکایی مورد توجه قرار گرفت. در سال 1904 «هنری آدامز»²، وجود «قانون سرعت» را برای پیشرفت اجتماعی ضروری دانسته و گفت که برای درک جامعه جدید، باید «برای سرعت روندهای اساسی فناورانه و اجتماعی که در ظاهر غیرقابل توقف است، جایگاهی محوری در نظر گرفته شود» (مصطفوی، 1382: 14).

«جان دیوئی»³ نیز در سال 1927، گرایش‌های اقتصادی و پیشرفت‌های فناورانه جدید را مستلزم ظهور «جهان جدیدی» دانست که در آن به تدریج محدوده‌های اجتماعات محلی از بین می‌رود. از نظر او اختراع کشتی، راه‌آهن، اتومبیل و سفر هوایی که موجب افزایش سرعت تحرکات جغرافیایی و در نتیجه فشردگی مکان شده، دموکراسی را در معرض چالشی جدی قرار داده است. زیرا چگونه می‌توان یک ملت را سازمان‌دهی کرد در حالی که به‌واقع، آن ملت در مکان خود قرار نمی‌گیرد.

در دهه 1960، «مارشال مک لوهان»⁴، موضوع «دهکده جهانی» را مطرح کرد که دهکده‌ای مبتنی بر فناوری است و به دلیل وجود سرعت اجتماعی در تمامی ابعاد زندگی انسانی تحقق پذیرفته است. «مارتین هایدگر»⁵ فیلسوف آلمانی در زمره نخستین نظریه‌پردازانی است که به مباحث در باب جهانی شدن از نظر فلسفی پرداخته است. او «نابودی فاصله» را ویژگی وضعیت کنونی بشر و تغییر در تجربه مکانی را با تغییرات اساسی در زمان‌بندی فعالیت بشری مرتبط دانسته است. به نظر هایدگر: همه فاصله‌ها در زمان و مکان در حال کم شدن است. امروز بشر یک شبه به مکان‌هایی می‌رسد که قبل از این هفته‌ها و ماه‌ها طول می‌کشید.

1- Karl Marx 2- Henry Adams

3- John Dewey 4- Marshall McLuhan 5- Martin Heidegger

البته نگاه هایدگر، به فشردگی مکان و هم‌زمانی تجربه بشری، توأم با نگرانی است، چون از نظر او در اثر نابودی فاصله، «نزدیکی یک دست و متحدالشکلی» به‌وجود می‌آید که در آن، چیزهای به‌طور اساسی دور، به جزئی از یک توده تجربی یک دست تبدیل می‌شود. فقدان تمایز معنادار بین «نزدیکی» و «دوری» باعث می‌شود که سطح تجربه بشری پایین آید و این امر نیز منجر به‌نوعی بی‌تفاوتی می‌شود که در نتیجه آن تجربه بشری یکنواخت و خسته‌کننده و یک بعدی می‌شود (مصطفوی، 1382: 15).

تحت تأثیر تحولاتی که به‌خصوص در اثر توسعه روزافزون فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی رخ داده است، نظریه‌پردازان اجتماعی، برای ارائه مفهوم دقیق‌تری از جهانی‌شدن، علاوه بر موضوع فشردگی یا نابودی مکان، مؤلفه‌های دیگری را نیز مورد توجه قرار داده‌اند.

اکنون بیشتر مطرح است که حد و مرز زدایی¹ را باید مهم‌ترین مؤلفه جهانی‌شدن به‌حساب آورد. زیرا رشد چشم‌گیر وسایل ارتباطی جمعی موجب شده است تا تحولات جهانی در هر جا امکان وقوع پیدا کند. در واقع، دیگر سرزمین به معنای سنتی آن یعنی یک مکان از نظر جغرافیایی قابل تشخیص، یا کل «مکان اجتماعی» ای که فعالیت بشر در آن روی می‌دهد نیست. لذا به‌عقیده بسیاری از اندیشمندان معاصر، جهانی‌شدن به فرایندهای متغیری اشاره دارد که از طریق مرتبط کردن و بسط دادن فعالیت بشری در طول مناطق و قاره‌های مختلف، زیربنای تغییر در ارگانیزم فعالیت‌های بشری را تشکیل می‌دهد.

در این افق، جهانی‌شدن واقعیتی است که مراتب دارد. زیرا هر فعالیت مفروضی می‌تواند در رویدادهای دور از دسترس تأثیر بگذارد. اگرچه به‌نظر می‌رسد بخشی از فعالیت‌ها، هماهنگ با رویدادهایی هستند که در کانون‌های دور از آن فعالیت‌ها روی می‌دهد، در عین حال، بخشی دیگر از فعالیت‌ها نیز در حوزه محلی یا منطقه‌ای باقی می‌مانند.

هرچند «حد و مرز زدایی» و «ارتباط متقابل» ماهیتاً امور مکانی هستند، اما به «سرعت» کنش‌های اجتماعی نیز ربط دارند. از این رو قدرت «انتخاب» یا «انطباق فعال در هر جا می‌تواند حتمیت ادغام، یا انزوا را در قبال روندهای جهانی تغییر دهد».

بدین ترتیب، می‌توان گفت که نظریه‌پردازان در مورد موجبات پیدایش پدیده «جهانی‌شدن» اختلاف نظر دارند، اما در این زمینه هم‌نظرند که جهانی‌شدن فرایندی به‌نسبت طولانی و پیچیده است که با دو مقوله «حد و مرز زدایی» ارتباط متقابل و پیوند وثیق دارد.

1-3- حد و مرز زدایی

«حد و مرز زدایی» به‌عنوان یک مؤلفه اساسی در فرآیند جهانی‌شدن مقوله‌ای مطرح در جهانی‌شدن اقتصاد، جهانی‌شدن فرهنگ، جهانی‌شدن سیاست و جهانی‌شدن ارتباطات است. این مؤلفه نشان می‌دهد که به‌جای مناطق و سرزمین‌های حصارمند گذشته باید از جهان‌های به هم پیوسته‌ای سخن گفت که در همه آن‌ها منطق واحدی حکمروایی می‌کند، اگرچه این منطق واحد ممکن است خود نیز دچار چندگانگی‌هایی باشد. مفهوم حد و مرز زدایی در میان نظریه‌ها و نظریه‌پردازان جهانی‌شدن با تعابیر مختلفی به‌کار رفته است، در این بخش تنها به وجوهی از این مؤلفه که به مقوله ارتباطات بیشتر نظر دارد پرداخته شده است:

1-1-3- کاستلز؛ جامعه شبکه‌ای، فشرده‌گی زمان و درهم تنیدگی مکان

مانوئل کاستلز¹ استاد برجسته برنامه‌ریزی دانشگاه برکلی امریکا و نویسنده اثر معروف عصر اطلاعات که تحولات جهانی را در حوزه‌های اقتصاد، جامعه و فرهنگ بر اساس توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات تبیین می‌کند، ظهور جامعه شبکه‌ای را سرآغاز دگرگونی‌های همه‌جانبه در این عصر می‌نامد. او شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی را عنصر اصلی کنش‌گری‌های اجتماعی در اواخر سده بیستم می‌داند و به بررسی روابط این شبکه‌ها و تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. منطق شبکه‌ای تغییرهای بسیاری در تولید، تجربه، قدرت و فرهنگ به وجود می‌آورد، قدرت جریان‌ها از جریان‌های قدرت پیشی می‌گیرد، غیبت یا حضور در «شبکه» منبع ناتوانی یا توانایی در جهان جدید است.

هندسه معرفتی این دنیای نو بر فهم انگاره‌ای متمرکز است که فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات در کانون آن قرار دارند. اهمیت کنونی این فناوری‌ها شاید به همان اندازه‌ای باشد که منابع جدید انرژی در انقلاب‌های صنعتی گذشته - از ماشین بخار تا الکتریسیته و سوخت‌های فسیلی و حتی انرژی هسته‌ای - داشتند. اگر تولید و توزیع انرژی عامل اصلی و زیربنایی جامعه صنعتی بوده، تولید و توزیع اطلاعات عامل اصلی و زیربنایی جامعه اطلاعاتی است.

مفهوم «پارادایم» که از سوی کوهن برای تحلیل انقلاب‌های علمی مطرح شده است، به دلیل تعامل مفهومی با محیط اجتماعی به فهم زمینه‌ها و آثار فناوری کنونی کمک می‌کند. پارادایم فناوری اطلاعات و ارتباطات شالوده‌مادی جامعه اطلاعاتی را تشکیل می‌دهد. اولین ویژگی پارادایم جدید این است که «اطلاعات» ماده خام آن است. ویژگی دوم، فراگیری تأثیرهای فناوری‌های جدید است. هیچ حوزه‌ای از دانش و معرفت و صفت و سنت را نمی‌توان برکنار از آثار دور و نزدیک این تحول یافت. ویژگی سوم به منطق شبکه‌ساز هر سیستم یا مجموعه روابطی اشاره دارد که فناوری جدید اطلاعات و ارتباطات را مورد استفاده قرار می‌دهند.

چهارمین ویژگی بر انعطاف‌پذیری پارادایم فناوری اطلاعات و ارتباطات متکی است. در این پارادایم هم فرایندهای جدید تغییرپذیر هستند و هم سازمان‌ها و نهادهای قدیم را می‌توان با بازآرایی اصلاح کرد و تغییر داد. ویژگی پنجم این انقلاب فناوری، هم‌گرایی فزاینده رهیافت‌ها و فناوری‌های خاص است که در درون یک سیستم نوین و منسجم قرار می‌گیرند (کاستلز، 1380: 92).

اگر در جوهر آنچه کاستلز می‌گوید تأمل شود و همه ویژگی‌های عصر اطلاعات به یک خصوصیت فرو کاهد، «کاهش فاصله‌ها» و تغییر مرزهای تمایز در همه عرصه‌ها برجسته می‌شود. انقلاب ارتباطات به هر معنایی که باشد تغییردهنده فاصله‌هاست. پیدایش موج سوم «عصر دانایی» در برابر موج اول «قدرت مبتنی بر زور» و موج دوم «قدرت مبتنی بر سرمایه» آن‌چنان که صاحب نظرانی چون الوین تافلر از آن نام می‌برند، یا ظهور «جامعه شبکه‌ای» چنان‌که متفکرانی نظیر کاستلز بر آن تکیه دارند، با مفهوم «عصر کاهش فاصله» که کارن کراس در این کتاب به آن پرداخته است، مشترکات و هم‌خوانی‌های زیادی دارد. جهان در حال ورود به

تاریخ و جغرافیایی متفاوت است. همه جلوه‌های فرهنگی از بدترین تا بهترین در جهانی دیجیتال گرد آمده‌اند و محیط نمادین جدیدی به وجود آورده‌اند که در آن «دنیای مجازی» واقعیت آشکار زندگی کنونی است.

شناخت عناصر ارتباطی که موجب تشکیل این جهان زیست فشرده و درهم تنیده فرهنگی شده‌اند، اهمیت ویژه‌ای دارد. سیستم جدید همه جلوه‌های فرهنگی را در جامعه دربرمی‌گیرد و در واقع، چند رسانه‌ای یا چند پیشگی نظام ارتباطی آن می‌تواند همه صورت‌بندی‌های بیانی و همه ارزش‌ها، تخیل‌ها و منافع متنوع را دربرگیرد. به گفته کاستلز «ویژگی سیستم جدید القای واقعیت مجازی نیست، ایجاد مجاز واقعی است» (کاستلز، 1380: 431).

این سیستم، زمان و مکان را دگرگون می‌سازد، منطق از معانی متعارف فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی خود فاصله می‌گیرد و در کولاژهای تصویری و شبکه‌های کارکردی نوینی قرار می‌گیرد. فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان، بنیان‌های فرهنگ جدید هستند. فرهنگ مجاز واقعی که در آن «بازنمایی»، صورتی عینی از باورهای اجتماعی به حساب می‌آید.

فرهنگ مجاز واقعی، یا واقعیت مجازی با نظام الکترونی چندرسانه‌ای ارتباط دارد و از دو طریق «هم‌زمانی» و «بی‌زمانی» به دگرگونی مفهوم زمان کمک می‌کند. در این موقعیت، از سویی اطلاعات به صورت سریع و پیاپی از تمام نقاط دنیا ارسال می‌شود و رخدادهای اجتماعی و تحولات فرهنگی را در پیوستگی زمانی خاصی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، ارتباطات رایانه‌ای گفت و گو در زمان واقعی را امکان‌پذیر می‌سازد. آمیختن زمان‌ها در یک کانال ارتباطی، قدرت انتخاب بیننده و توان ایجاد و امتزاج زمانی را بالا می‌برد. بی‌زمانی ابرمتن در سیستم چند رسانه‌ای دوران ما یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگی است که ذهن و زبان مخاطبان را شکل می‌دهد. زمان فشرده فرهنگ مجاز واقعی با منطق انعطاف‌پذیر جامعه شبکه‌ای سازگار است.

حضور در شبکه یا حذف از آن و مهندسی روابط میان شبکه‌هایی که به اعتبار فناوری اطلاعات و ارتباطات به وجود می‌آیند و گسترش می‌یابند، ریخت و ساخت و کارکرد مسلط جوامع کنونی را تعیین می‌کند. شبکه‌ها ساختارها و ابزارهای مناسب و باز برای فعالیت‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هستند. جامعه شبکه‌ای فرایند جدیدی از جهانی شدن را نشان داده است، فرایندی پیچیده، متناقض و چندوجهی که از یک سو به تشدید روندهای یکسان‌سازی در سطح بین‌الملل کمک کرده است و از سوی دیگر، به رشد بومی‌گرایی و توجه فرهنگ‌های خرده اقلیمی و پاره فرهنگ‌ها انجامیده است.

«منطق مکانی» عصر ارتباطات یا «فضای جریان‌ها» نیز بخش دیگری از واقعیت زمان ماست. خدمات پیشرفته که سهم روزافزونی در تولید هستند، از تمرکز و پراکندگی هم‌زمانی برخوردارند. جهان به سوی شهری اطلاعاتی جهت گرفته است که بیش از یک مکان، مفهومی فرابندی دارد. تولید جدید میکروالکترونی منطق جدید «مکان صنعتی» را سامان داده است که ویژگی اساسی آن توانایی فناوریانه و سازمانی برای صورت دادن به فرایند تولید در مکان‌های مختلف است. سیستم صنعتی جدید هم نه جهانی صرف و نه محلی محض است، پیوندی جدید از تحرک‌های کنونی نیست، خود جوامع است، از این رو، امروز مکان را باید تبلور زمان دانست و زمان و مکان را خارج از معرفت و کنش اجتماعی جدید نجست (کاستلز، 1380: 489).

ما به دوران فشرده‌گی «زمان - فضا» پا نهاده‌ایم و این مفهومی جز کاهش زمان و کوچک شدن فضا نیست. مفهومی که هم محرک و هم محصول فرایند جهانی شدن است. جهانی شدن در این تعبیر فرایند فشرده‌گی و درهم تنیدگی فزاینده زمان و فضا است که به -

واسطه آن جهان صورتی از همان دهکده جهانی مک لوهان به خود می‌گیرد. می‌توان جلوه‌های گوناگونی از این فرایند را در عرصه‌های مختلف یافت: کاهش هزینه‌هایی که مکان و زمان بر ارتباطات تحمیل می‌کنند، فرسایش مرزها و عوامل متغیرکننده امور اجتماعی و فرهنگی، افزایش پیوندهای متقابل انسان‌ها و جوامع، همگونی‌های ساختاری و نهادی در سطح جهان و نیز شکل‌گیری و افزایش نهادهای فراملی و بین‌المللی بخشی از این مصادیق‌اند. شناخت ابعاد و وجوه زمان و فضای درهم فشرده جهانی امروز دغدغه مشترک فن‌شناسان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی است.

از آنجا که مکان و فضا عناصر و اجزای اصلی در پیوست و حتی معرفت اجتماعی‌اند، لذا همواره برای اصحاب دانش و فرهنگ مورد تأکید بوده‌اند، احساس متمایز بودن از دیگران که جزئی جدایی‌ناپذیر از پیوست اجتماعی است، نیازمند وجوه مرزهای پایدار و کمتر نفوذناپذیر است، به بیان دیگر، مرزپذیری مکان و به تبع آن فضا، امکان تمایز و تعلق به گروه‌های خاص فرهنگی و اجتماعی را بیشتر می‌کند. این کارویژه‌های پیوست بخش اکنون در حال تغییر است، مکان‌مندی زندگی اجتماعی بدان سان که در جوامع سنتی مشهود بوده، در حال دگرگونی است. البته این به معنای آن نیست که عصر ارتباطات و فرایند جهانی شدن مکان و محل و سرزمین را از بین می‌برد. اما مسئله‌ای که پیش روی ماست تحول رابطه میان مکان با پیوست و معرفت انسانی و اجتماعی است، رابطه سنتی میان فرهنگ با قلمروهای جغرافیایی در حال تبدیل به رابطه‌ای جدید است. در موقعیت جدید انسان‌ها و جوامع از دایره تنگ و محدودکننده زمان فراتر رفته‌اند و در گستره‌ای پهناور از فضا و زمان با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. آنچه روشن است، جایگزینی رابطه‌ای پیچیده و دوسویه میان انسان امروز و محیط فرهنگی و اجتماعی او به جای رابطه مستقیم و ساده گذشته است، ولی آنچه هنوز به خوبی برای همگان روشن نیست عمق و انتهای تحولی است که عصر ارتباطات را به وجود آورده است. «زمان مکان‌مند» دیروز زمانی بوده خطی که هدفی در درون گروه اجتماعی خویش از آن تجربه‌ای مشترک داشت، اما زمان بی‌مکان امروز فاقد آن تمایزهاست. فضا‌مند شدن زندگی اجتماعی و فروریزی مرزها، انسان و جامعه کنونی را در کنار انسان‌های پرشمار و جوامع دیگری قرار داده است که در مجموع دنیای متفاوتی را ساخته‌اند.

درواقع، کاستلز برخلاف اکثر نظریه‌های اجتماعی کلاسیک که فرض را بر تسلط زمان بر مکان می‌گذارند، این فرضیه را مطرح می‌کند که «مکان، زمان را در جامعه شبکه‌ای سازمان می‌دهد» (کاستلز، 1380: 440).

به موجب این نظریه، تحت تأثیر «پارادایم فناوری اطلاعات» و شکل‌ها و فرایندهای اجتماعی متأثر از آن «فضای جریان‌ها» شکل می‌گیرد که منطق جدیدی دارد. «فضای جریان‌ها سازمان‌دهی مادی عملکردهای اجتماعی است که دارای اشتراک زمانی هستند و از طریق جریان‌ها عمل می‌کنند» (کاستلز، 1380: 477).

به نظر او، جامعه پیرامون «جریان‌ها» شکل می‌گیرد که جریان‌های سرمایه، جریان‌های اطلاعات، جریان‌های تکنولوژیک، جریان‌های متقابل سازمانی، جریان‌های تصاویر، صداها و نمادها از آن جمله‌اند، بنابراین، جریان‌ها تجلی فرایندهای مسلط بر زندگی اقتصادی، سیاسی و نمادین ما هستند و تکیه‌گاه مادی آن‌ها مجموعه عناصری است که از این جریان‌ها حمایت می‌کند.

کاستلز سه لایه از تکیه‌گاه‌های مادی فضای جریان‌ها را چنین تشریح می‌کند:

1) لایه نخست توسط مداری از محرک‌های الکترونیکی مثل میکروالکترونیک، مخابرات، پردازش کامپیوتری، سیستم‌های رادیوتلوویزیونی و حمل و نقل سریع متکی بر IT ایجاد می‌شود. این زیرساخت تکنولوژیک همچون «شهر» صورتی از فضا و تکیه‌گاهی مادی برای عملکردهای اجتماعی هم‌زمان است. در این شبکه، هیچ مکانی به‌خودی خود وجود ندارد، چون جایگاه‌ها به‌وسیله جریان‌ها تعریف می‌شوند، بنابراین، «شبکه ارتباطی» سازمان‌دهنده فضا است. مکان‌ها از میان نمی‌روند، بلکه منطبق و معنای آن‌ها در شبکه جذب می‌شود (کاستلز، 1380: 478).

2) لایه دوم؛ از گره‌ها، بازوها و محورهای آن‌ها¹ تشکیل می‌شود. گره‌ها و محورهای ارتباطی عواملی هستند که نقش هماهنگ‌کننده را در مقابل میان اجزای شبکه ایفا می‌کنند و بر اساس اهمیتی که در شبکه دارند به‌گونه‌ای سلسله‌مراتبی سازمان یافته‌اند. ویژگی‌های گره‌ها به‌نوع کارکردهای هر شبکه بستگی ندارد. ساده‌ترین نوع شبکه‌ای و گره‌های آن شبکه‌های مرتبط با اقتصاد جهانی و شکل‌گیری «شهر جهانی» به‌عنوان یک فرایند و نه مکان است که اساس آن تولید اقتصاد اطلاعاتی - جهانی است. جهت‌گیری «مکان - محور» فضای جریان‌ها محدود به جریان‌های سرمایه نیست، مهم‌ترین فرایندهای مسلط جامعه در شبکه‌هایی تحقق یافته‌اند که مکان‌های مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دهند و در سلسله مراتب تولید ثروت، پردازش اطلاعات و ایجاد قدرت نقش و ارزش ویژه‌ای را به هریک محول می‌کنند (کاستلز، 1380: 480).

3) لایه سوم به سازمان‌دهی مکانی نخبگان مدیریتی مسلط و نه طبقات اشاره دارد. بنا به نظریه فضای جریان‌ها جوامع به‌گونه‌ای نامتقارن پیرامون منافع مسلط که خاص هر ساختار اجتماعی است سازمان یافته‌اند.

فضای جریان‌ها تنها منطبق مکانی جوامع ما نیست، ولی مسلط‌ترین آن‌هاست که توسط نقش‌آفرینان اجتماعی اجرا می‌شود. نخبگان فن‌سالار-مالی، مدیریتی - در این موضوع نقش‌آفرینی قرار دارند که تجلی مکانی آن‌ها بخشی از جنبه‌های بنیادین فضای جریان‌ها را تشکیل می‌دهد. بنابه این سخن، نخبگان جهان وطنی هستند، در حالی که زندگی و تجربیات مردم در مکان‌ها، فرهنگ و تاریخ آن‌ها ریشه دارد.

نخبگان برای حفظ انسجام اجتماعی خویش مرز بین خودی و غیر خودی را در جامعه فرهنگی و سیاسی خود ترسیم می‌کنند و جامعه خود را به‌عنوان خرده فرهنگی وابسته به مکان تعریف می‌کنند که به‌صورت شبکه‌ای میان افراد سازمان یافته است. بدین ترتیب، یکی از روندهای عمده تمایز فرهنگی نخبگان در جامعه اطلاعاتی، ایجاد سبک زندگی و طراحی شکل‌های فضایی است که هدفشان یکپارچه ساختن محیط نمادین سراسر جهان است که جایگزین ویژگی‌های تاریخی هر مکان می‌شود. فضاهای مشترک و به‌نسبت منزوی که در امتداد خطوط ارتباطی فضای جریان‌ها در سراسر جهان شکل می‌گیرند، شاهد این ادعاست: هتل‌های بین‌المللی که دکوراسیون آن‌ها، از طراحی اتاق‌ها گرفته تا رنگ حوله‌ها حاکی از نوعی یکسانی در عین جدایی از محیط اطراف است. سالن‌های مخصوص در فرودگاه‌ها برای حفظ فاصله از جامعه، سیستم خدمات مسافرتی و خدمات منشی‌گری بر پایه آئین‌های خاص و سبک زندگی مشابه جهانی، نمادهایی از فرهنگی بین‌المللی

هستند که هویت آن‌ها با هیچ جامعه خاص مرتبط نیست.

دعوت به پیوند فرهنگی فضای جریان‌ها در بین گره‌های متفاوت، در گرایش به معماری یک‌دست مراکز مدیریتی جدید در جوامع مختلف دیده می‌شود. بدین ترتیب، فضای جریان‌ها ارتباط نمادین معماری همگون در گره‌های هر شبکه در سراسر جهان را نیز شامل می‌شود، به نحوی که معماری از قید و بند تاریخ و فرهنگ هر جامعه رها شده و در دنیای جدید که سیستم چندرسانه‌ای منادی آن است گرفتار می‌شود. محاصره معماری در انتزاع تاریخی مرز رسمی فضای جریان‌هاست.

از آنجا که مردم هنوز هم در مکان‌ها زندگی می‌کنند، ولی در جوامع ما کار کرده و قدرت در فضای جریان‌ها سازمان یافته‌است، این سلطه ساختاری به‌گونه‌ای بنیادین معنا و پویایی مکان‌ها را تغییر می‌دهد. گرایش مسلط به سوی چشم‌انداز یک فضای جریان‌های شبکه‌ای و غیر تاریخی است که می‌خواهد منطق خود را بر مکان‌های تکه تکه و پراکنده تحمیل کند. بدین ترتیب، ممکن است ما به‌سوی زندگی در دنیاهای موازی حرکت کنیم که چون در ابعاد مختلف «ابر فضای اجتماعی» قرار دارند، زمان‌های آن‌ها نمی‌توانند با یکدیگر برخورد کنند، مگر اینکه به‌گونه‌ای آگاهانه پل‌های فرهنگی و فیزیکی بین آن دنیاها بسازیم (کاستلز، 1380: 480-494).

فرضیه کاستلز در این باره چنین تبیین شده است که «فضای جریان‌ها از ریزش‌بکه‌های فردی تشکیل شده است که منافع خود را در شبکه‌های کلان کارکردی مطرح می‌کنند که در مجموعه جهانی و در تعامل میان فضای جریان‌ها گسترده شده است» (کاستلز، 1380: 482).

او در گفت‌وگویی با مارتین اینس¹ این مفهوم را دشوارترین و درعین حال، بنیادی‌ترین بخش‌های نظری خود می‌داند که مستقیم‌ترین جلوه دگرگونی‌های تکنولوژیک موجودیت انسانی است (اینس و کاستلز، 1384: 84). او در تشریح و تفسیر این نظریه فضا را نه تنها یک برساخته فرهنگی که برساخته ذهنی می‌داند که برای درک آن باید فراتر از فضای تجربه مستقیم زندگی یعنی فضای اقتصاد یا فضای اطلاعات یا فضای علم، یا فضای هنر و همه قلمروهای فعالیت که در نهایت زندگی ما را قالب‌بندی می‌کند، رفت. باید فضا را به مثابه یک برساخته مادی فهمید که توازی زمانی دارد، یعنی چیزی است که موجب جمع شدن اعمال انسان در زمان می‌شود. به عبارت دیگر، فضا در اندیشه کاستلز در فرمول‌بندی میان نظام‌های زمانی و مکانی و توازی میان آن‌ها قابل فهم است.

در طول تاریخ این توازی و هم‌زمانی به مجاورت یا نزدیکی مکان‌ها بستگی داشته است. هنوز هم این توازی وجود دارد، اما آرایش فضایی آن متفاوت شده است. «فضای جریان‌ها» که مرکب از مدارهای الکترونیکی - مخابراتی و شکل‌گیری «شبکه مکان‌ها» است، این منطق جدید را ساخته‌اند. شبکه مکان‌ها بر محور عمل اجتماعی مشترک و هم‌زمانی از طریق مدارهای الکترونیکی و نظام‌های پیرامونی آن‌ها شکل می‌گیرد. شبکه، پیام فضای جریان‌هاست که طبق سبکی از معماری، نوع خاصی از زیباشناسی شهری و مجموعه‌ای از تسهیلات را ایجاد می‌کند که ویژگی سبک‌های زندگی نخبگان جهانی را مشخص می‌کند (اینس و کاستلز، 1384: 86-84).

کاستلز با نقد نظریه‌های پیشین خود اکنون «فضای جریان‌ها» را در مقابل «فضای مکان‌ها» قرار نمی‌دهد و با طرح مفاهیمی چون «مردمی شدن فضای جریان‌ها» از وجوه هم‌زمان «فضای جریان‌ها» و «فضای مکان‌ها» سخن می‌گوید که هر دو می‌توانند بیانگر منافع اجتماعی متعارضی باشند، اما الزاماً وجه تمایز میان آن‌ها نخبگان و عامه نباشند.

اندیشه کاستلز تأثیر عمده‌ای بر نظریه‌های جهانی شدن داشته است (جونز، 1391: 86). از دیدگاه او تغییرات فناوری و انقلاب اطلاعاتی هسته اصلی دگرگونی‌های فضا و زمان در رابطه با جهانی شدن است. با وجود این کاستلز درصدد تبیین دگرگونی‌های جامعه و اقتصاد جهانی به وسیله یک مفهوم فراگیر «جهانی شدن» نیست، بلکه آن‌را پیامد طیفی از عوامل اختصاصی تری می‌بیند که به فرایندهای جهانی شدن می‌انجامد (جونز، 1391: 90).

2-1-3- گیدنز و نظریه از جا کنده‌گی

در کانون نظر جامعه‌شناسانه‌ای که در کنار جهانی شدن اقتصاد به تحولات ارتباطی توجه دارد، «آنتونی گیدنز»¹ جامعه‌شناس برجسته انگلیسی قرار گرفته، او از جمله متفکرانی است که درباره جهانی شدن و پیامدهای آن به طرح مباحث نظری جدیدی پرداخته است که بر تأثیر انقلاب ارتباطات و گسترش فناوری‌های اطلاعات، در فرایند جهانی شدن تأکید دارد. گیدنز جهانی شدن را به منزله تبدیل و دگرگونی مفهوم زمان و مکان در زندگی انسان‌ها، مورد توجه قرار می‌دهد.

به گفته او، ارتباطات سریع الکترونیکی، که حتی بر ساکنان مناطق بسیار فقیر کره زمین اثر می‌گذارد، نهادهای محلی و شکل زندگی روزمره را به شدت دگرگون می‌سازد. گیدنز موضوع «کش آمدن روابط اجتماعی در طول زمان و مکان» را که موجب از جا کنده‌گی مردم از محل‌های واقعی‌شان می‌شود جوهره جهانی شدن می‌داند و می‌گوید: «از منظر تجربه فرهنگی آنچه اهمیت می‌یابد چگونگی تأثیر این کش آمدن روابط اجتماعی بر خصلت محله‌هایی است که ما نوعاً در آن سکونت می‌گزینیم.» (گیدنز، 1380).

باز بودن فضاهای خصوصی زندگی ما به روی جهان، به واسطه فناوری‌های پیشرفته پیام‌رسانی، از عوامل مهم دگرگونی تجربه فرهنگی انسان در تمام سطوح است. گیدنز از این تجربه به عنوان مقوله «جابه‌جایی» یاد می‌کند و آن را سبب پیدایش یک وضعیت فرهنگی پیچیده و دوسویه می‌داند. به گفته او «در اوضاع مدرنیته متأخر، معنی زندگی کردن انسان در جهان با زیستن او در دوره‌های پیشین فرق کرده است... هرچند همگان به صورت محلی زندگی می‌کنند، ما دنیاهای پدیداری افراد به-طور عمده، به راستی جهانی‌اند... دیگر در موارد بسیار اندکی دنیای پدیداری فرد با محیط عادی او که به‌طور فیزیکی در آن زندگی می‌کند منطبق است...» (گیدنز، 1380).

گیدنز تأثیرهای جهانی شدن در بعد اقتصاد را قابل ملاحظه می‌داند و معتقد است که هرچند بیشتر مبادلات تجاری، منطقه‌ای باقی مانده‌اند، اما یک «اقتصاد به‌طورکامل جهانی» در زمینه بازارهای پولی و مالی وجود دارد. وی بر افزایش نقش بازارهای مالی بین‌المللی که به‌طوردائم، در حال عمل هستند تأکید می‌کند.

به‌طور کلی، می‌توان گفت گیدنز، جهانی شدن را مجموعه‌ای پیچیده از جریان‌هایی می‌داند که به‌وسیله عوامل متعدد سیاسی و اقتصادی هدایت می‌شود و زندگی انسان‌ها را متحول می‌سازد. در این تحول، او بر وجوه توأمان دو متغیر «جهانی شدن از بالا» که در آن نقش دولت‌ها برجسته است و «جهانی شدن از پایین» که بر مدار نهادهای مدنی می‌چرخد، تأکید می‌کند و نقش متغیر دوم را روزبه‌روز، رو به افزایش می‌داند.

3-2- ارتباط متقابل

فرایند جهانی شدن به‌مثابه محصول ارتباطات متقابل دربرگیرنده افق‌های نظری مختلفی است که بر پیدایش الزام‌های جدید همزیستی در فرهنگ و سیاست و اقتصاد استوارند. در این میان، به‌طور خاص، نظریه همجواری تاملینسون اهمیت دارد.

2-3-1- تاملینسون و ایده هم‌جواری فرهنگی

جان تاملینسون¹ که از جمله نظریه‌پردازان حوزه فرهنگ است، عناصر اصلی جهانی شدن را در زمینه‌ای می‌بیند که خود نام «سیاق فرهنگی» بر آن نهاده است. به‌نظر او «جهانی شدن شبکه‌ای به‌سرعت گسترش‌یابنده و همیشه متراکم شونده از پیوندهای متقابل و وابستگی‌های متقابل است که وجه مشخصه زندگی اجتماعی مدرن به‌شمار می‌رود.» استعاره‌هایی مانند استعاره «دهکده جهانی» مارشال مک لوهان، یا اصطلاح «همسایگی جهانی» که به‌تازگی سازمان ملل متحد برای توصیف یک بافت جهانی - سیاسی نوظهور وضع کرده است، نمایان‌گر نزدیکی فزاینده جهانیان به یکدیگر و نوعی «هم‌جواری» است (تاملینسون، 1380).

ایده هم‌جواری ما را به «فراسوی وضعیت تجربی ارتباط» می‌برد. هم‌جواری به ما کمک می‌کند که علی‌رغم وجود فاصله فیزیکی انکارناپذیر بین انسان‌ها، ارتباط با دیگران را تجربه کنیم. چه به‌گونه‌ای تصویری و از طریق رسانه‌های جمعی و چه به‌طور فیزیکی و با در نوردیدن فاصله زیاد در زمانی اندک به‌وسیله هواپیما. ولی به‌نظر تاملینسون یکی از معیارهای تحقق جهانی شدن این است که غلبه بر فاصله فیزیکی، که به‌وسیله سفرهای هوایی ممکن شده است، تا چه اندازه با غلبه بر فاصله فرهنگی هماهنگ است. این موضوع، وجه مشخصه نظریه تاملینسون است. بر همین اساس، وی از کسانی که بر توضیح جهانی شدن به‌شیوه‌ای تک بعدی اصرار می‌ورزند انتقاد می‌کند.

او درعین حال، بر این عقیده است که می‌توان به یکی از ابعاد جهانی شدن بیشتر پرداخت بدون آن‌که در دام تقلیل‌گرایی جامعه‌شناختی گرفتار آییم و آن در صورتی است که پرداختن به یک بعد از جهانی شدن ما را از به رسمیت شناختن خودآگاهانه ابعاد دیگر آن غافل نکند. تاملینسون خود، بعد فرهنگی جهانی شدن را برای ارائه دکترین خود انتخاب کرده است.

از نظر تاملینسون، بعد فرهنگی میان دگرگونی‌های نظام‌مند گسترده و دگرگونی‌های محلی‌ترین و خصوصی‌ترین دنیاهای تجربه روزمره ما ارتباط برقرار می‌کند. اگرچه تاملینسون بر اهمیت فرهنگ در جهانی شدن تأکید می‌کند، اما درعین حال، به نقد

کسانی می‌پردازد که برای فرهنگ درجه‌ای از اولویت علی‌قائلند. به نظر او، به درجه‌ای می‌توان انتظار جهانی شدن اقتصاد و سیاست را داشت که اینها فرهنگی شوند، یعنی به درجه‌ای که مبادلاتی که در آنها روی می‌دهد به‌گونه‌ای نمادین انجام گیرند. همچنین، انتظار داریم که میزان جهانی شدن در عرصه فرهنگی بیشتر از هر یک از دو عرصه دیگر باشد (تاملینسون، 1380).

تاملینسون بر این نظر نیز اصرار دارد، و معتقد است، همان‌طور که فرهنگ برای جهانی شدن اهمیت دارد، جهانی شدن نیز بر فرهنگ به‌نحو فزاینده‌ای تأثیر می‌گذارد. کلید درک این تأثیرها، دگرگونی محل است که به‌دلیل حد و مرز زدایی و در نتیجه، سست شدن پیوند فرهنگ با مکان، حاصل می‌شود.

او کاهش فاصله و وابستگی متقابل پیچیده فرایند جهانی را موجب پیدایش پدیده‌ای می‌داند که نوعی «هم‌جواری اجباری» است. در واقع، هم‌جواری می‌تواند بدین معنا باشد که نابرابری‌های جهانی مرئی‌تر می‌شوند، خطرها و تهدیدهای همگانی و جهانی و آشکارتر از همه خطرهایی که محیط زیست مشترک ما را تهدید می‌کنند برجسته‌تر می‌شوند و برنامه‌ای مبتنی بر مسئولیت جهانی و منافع مشترک (برای اداره جهان) به‌وجود می‌آید (تاملینسون، 1380: 234).

از نظر تاملینسون درک این موضوع احساس تعلق به یک همسایگی جهانی را به‌وجود می‌آورد، به‌عبارتی دیگر «شهروند جهانی» یا شهروندان «جهان وطن» شکل می‌گیرند. بر این اساس، او ایده جهان وطنی را یک «مشرَب فرهنگی» می‌داند که «به» علائق محلیت بی‌واسطه محدود نمی‌شود، بلکه تعلق، دخالت و مسئولیت جهانی را به‌رسمیت می‌شناسد و می‌تواند این علائق گسترده‌تر را در راه و رسم‌های زندگی روزمره ادغام کند و همین نوع مشرب است که پیش‌شرط مشارکت شیوه زندگی کارآمد در اداره جهان است».

«شهروند جهانی» نخست باید بتواند این موضوع را که به جهانی بزرگ تعلق دارد به‌خوبی درک کند و به امکان‌های مشترک و مسئولیت‌های متقابل انسان‌ها اعتقاد داشته باشد. چنین انسانی باید بتواند «کثرت مشروع فرهنگ‌ها» را بپذیرد و در مواجهه با فرهنگ‌های دیگر وارد گفت‌وگویی خلاق بشود. «جهان وطن» از نظر تاملینسون کسی است که بتواند «چه از نظر اخلاقی و چه از نظر فرهنگی»، در آن واحد هم در سطح جهانی و هم در سطح محلی زندگی کند (تاملینسون، 1380: 215).

برای شناساندن این ارتباط دوجانبه، یعنی تأثیر امر محلی بر امر جهانی و امر جهانی بر امر محلی، ایده «جهانی - محلی شدن»¹ مطرح است که در آن عام و خاص (جهانی و محلی) نه به‌عنوان دو قطب فرهنگی بلکه به‌عنوان اصول متقابل نافذ در یکدیگر، معنا دارند. به‌نظر تاملینسون، اگر ایده جهانی - محلی شدن جرح و تعدیل شود، می‌توان مفهوم «جهان وطنی» را به - عنوان نوعی «جهانی - محلی‌گری» اخلاقی تلقی کرده، و «جهان وطن» را کسی دانست که در انتخاب‌های هر روزه خود این مسئله را در نظر دارد که «جهان بزرگ چیزی است که بر زیست محلی او تأثیر» می‌گذارد و «زیست جهان محلی» نیز چیزی است که بر جهان بزرگ تأثیر می‌نهد. تاملینسون امکان تحقق «جهان وطنی» را از طریق نهادهای دولتی بین‌المللی مثل سازمان

ملل متحد، ضعیف می‌داند و توان سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی را نیز به دلایل مختلف برای ایجاد تغییرات فرهنگی گسترده محدود می‌بیند، بر این اساس، او به برخی از تجربه‌های زنده و روزمره مدرنیته جهانی تکیه می‌کند که بتوانند یک «مشرَب فرهنگی عمومی» ایجاد کنند تا دگرگونی محل‌های ما به «جهان - محل» تحقق یابد.

2-3-2- رابرتسون و نظریه اجتماعی یکپارچگی فرهنگی

رونالد رابرتسون¹، مسئله «یکپارچگی فرهنگی» را پیدایش وضعیت اجتماعی و پدیدارشناختی پیچیده‌ای می‌داند که در آن، سطوح مختلف زندگی انسان‌ها با یکدیگر در ارتباط قرار گرفته‌اند و تعامل برقرار می‌کنند. نتیجه آنکه، انسان‌ها در جریان این تعامل مجبور هستند یکدیگر را به حساب آورند و لاجرم فرهنگ‌ها نیز در یکدیگر تأثیر می‌گذارند، بدین ترتیب، جهان به -سوی نوعی یکپارچگی زیربنایی پیش می‌رود. روشن است که هویت‌های ملی، در مواجهه با جهانی شدن در معرض چالش‌های جدی قرار دارند، اگرچه خود نیز در یک فرایند پیچیده، در ساختن یک فرهنگ جهانی یکپارچه مؤثر هستند. به مخاطره افتادن هویت‌های فردی و جمعی، محل امن زندگی انسان را نیز با تهدیدهای جدی مواجه می‌کند و انسان امروز را با این پرسش روبه‌رو می‌کند که آیا می‌توان در فضای بی‌مرز کنونی جهان، از خانه به‌عنوان محل آرامش یاد کرد؟ در شرایط متأثر از چنین وضعی است که انسان عصر جهانی، با احساس بی‌خانمانی، غربت و ملال، بیش از هر زمانی آرزوی بازگشت به مکان آشنا در گذشته را دارد. به گفته رابرتسون، اکنون در مرحله جهانی شدن شتابان و نوستالژی‌آفرین به‌سر می‌بریم. در این مرحله، جهانی شدن گرایش‌های نوستالژیک را به‌شیوه‌های گوناگونی شتاب می‌بخشد. خود سیالیت تحولات جهانی... نوستالژی را به‌مثابه آرزوی کالبد امنی برای نظم جهانی و به‌همین صورت نوعی نوستالژی فرافکنانه برای جهان به -عنوان خانه برانگیخته است (رابرتسون، 1380: 327).

مهم‌ترین وجه نظریه اجتماعی رابرتسون در رویکرد او به جهانی شدن، افزایش قابل ملاحظه‌ای است که در پیچیدگی و فشردگی جهان از جمله "محل" نهفته است. بروز و ظهور پدیده‌هایی مثل "آموزش و پرورش بین‌المللی" و شکل‌گیری مجامع فراملی دانشمندان و دانشگاهیان از طریق گسترش ارتباطات فراملی محصول این همگرایی فرهنگی جهانی است (رابرتسون، 1380: 383 و 385).

4- چشم‌اندازها

بر پایه نظریه‌ها و تجارب جدید می‌توان گفت که «جهانی شدن» به‌صورت فرایندی مرکب از فرصت‌ها و تهدیدها برای انسان امروز مطرح شده است. اینکه جهانی شدن بیشتر رو به کدام سو دارد، خود مقوله‌ای است که بخش مهمی از ادبیات معاصر و اندیشه متفکران بزرگ جهان را به‌خود مشغول کرده است.

در این میان، توجه به چشم‌اندازهای فرهنگی و ارتباطی جهانی شدن، به‌رغم اهمیت تردید ناپذیر جوانب اقتصادی و سیاسی اکنون، بیشتر شده است. امروز دیگر نمی‌توان فرهنگ را تا حد کالاهای فرهنگی فروکاست و از ارتباطات میان فرهنگی به

ضرورت تفسیر، ترجمه، جهش، انطباق و بومی شدن فرهنگ سخن نگفت. زیرا گیرنده فرهنگ، تمامی منابع فرهنگی خود را به کار می‌گیرد و به شیوه‌های دیالکتیک بر واردات فرهنگی تأثیر می‌گذارد (تاملینسون، 1381: 120).

جهانی شدن بر زندگی محلی تأثیر می‌گذارد، اما برای درک اهمیت و چگونگی آن باید از چارچوب دست‌آوردهای فناوری پیام‌رسانی و حمل و نقل فراتر رفت و به وجوه دیگر ارتباطات، نظیر «هم‌جواری» توجه کرد. «هم‌جواری» نتیجه شبکه‌ای شدن مناسبات اجتماعی در پهنه‌های گسترده زمانی و مکانی است که موجب می‌شود رویدادها و حوادث دوردست در تجربه‌های محلی، رسوخ و آن‌ها را دگرگون کند.

مسئله سلطه زبان واحد و تهدید زبان‌های قومی و محلی از جمله پی‌آمدهای جهانی شدن در این چشم انداز است. در حال حاضر، زبان مسلط، زبان انگلیسی است که موافقان و مخالفانی جدی دارد. اما درعین حال، برخی صاحب‌نظران که مسائل مربوط به سلطه زبان و چیرگی فرهنگ واحد را دنبال می‌کنند، معتقد به این هستند که چیرگی یکسویه ناممکن است. به‌نظر متفکرانی چون تاملینسون، نباید بپنداریم که هرگونه تنوع فرهنگی، در مواجهه با فرهنگ سرمایه‌داری جهانی، رنگ خواهد باخت زیرا مردم در مقابل این هجوم همه‌جانبه، به تقویت فرهنگ محلی خود، اعم از سنت‌های مذهبی و سایر آداب و رسوم می‌پردازند. لذا باید «وجود یک مقاومت محلی‌ساز دیالکتیکی را در مقابل عنصر جهانی‌ساز سرمایه‌داری به رسمیت بشناسیم» (تاملینسون، 1381: 125).

البته، چگونگی این مقاومت و برساخته شدن هویت‌های مقاومت در سطوح ارتباطی مختلف متفاوت است. به‌تعبیر گل‌محمدی، فرایند جهانی شدن از طریق بازسازی فضا و زمان، نفوذپذیر ساختن مرزها و گسترش چشم‌گیر فضای اجتماعی، منابع و شرایط لازم برای هویت‌سازی و معنایابی سنتی را تا حدودی بسیار زیاد از بین می‌برد. در نتیجه، نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت‌گریزناپذیر می‌شود. برخی افراد چیره شدن بر بحران را تنها در گرو توسل به منابع و شیوه‌های سنتی هویت‌سازی می‌دانند و بدین ترتیب، بستر اجتماعی مناسبی برای خاص‌گرایی‌های فرهنگی فراهم می‌شود (گل‌محمدی، 1381: 267).

فرایند جهانی شدن از سویی دیگر، با فراگیر کردن فرهنگی خاص، عرصه را بر فرهنگ‌های دیگر تنگ می‌کند و به یک‌دست شدن فرهنگ‌ها دامن می‌زند. وجه غالب فرهنگی که جهانگیر می‌شود، فرهنگ مصرفی غرب، به‌ویژه فرهنگ امریکایی است. این فرهنگ جهانی نه‌تنها حامل و حامی منافع خاص است، بلکه منابع لازم برای بازسازی هویت را هم نمی‌تواند تأمین کند.

اما اگر ارزش و اعتبار اصول عموم بشری مانند آزادی، عدالت، حقوق بشر، دموکراسی و اخلاق مبنای تحولات جهانی قرار گیرند می‌توان گفت که نه فرهنگ مصرفی امکان تشدید بحران هویت و معنا را فراهم می‌کند، نه خاص‌گرایی فرهنگی. زیرا در هیچ‌یک از این دو رویکرد، «انسان» و فضائل انسانی به‌طور عملی، موضوعیت ندارد و فرد هم در عرصه قبیله‌گرایی و هم در عرصه مصرف‌گرایی به یک حد گرفتار می‌شود. بدین ترتیب، باید گفت؛ گرچه فرایند جهانی شدن بازسازی فضاهای به-

نسبت بسته اجتماعی - فرهنگی جوامع سنتی را به طور تقریبی ناممکن می‌کند، ولی امکان‌های جدیدی هم برای هویت‌سازی فراهم می‌کند.

در واقع، فرایند جهانی شدن منابع هویت را افزون می‌کند. برخلاف جوامع سنتی که دربرگیرنده منابعی محدود و معین برای ساخت هویت بودند، امروزه هر فرد به بازار بسیار غنی منابع و مصالح هویت دسترسی دارد و به‌آسانی می‌تواند نیاز هویتی خود را از آن تأمین کند. گذشته از این، نه تنها مانع و محدودیتی عمده در دسترسی افراد به منابع پرشمار و گوناگون هویت وجود ندارد، بلکه امکان بهره‌برداری فعالانه از این منابع هم فراهم است. افراد می‌توانند بر پایه‌ی علائق و جایگاه خود، ترکیب‌های مختلفی از منابع هویت‌ساز ایجاد کنند، یا اینکه منابع موجود و در دسترس را مطابق میل و سلیقه خود بومی و محلی کنند.

این بومی کردن با نوعی احیای امر محلی و خاص پیوند می‌باید. هویت‌هایی که این‌گونه ساخته می‌شوند، برخلاف هویت‌های ساخته شده در جوامع سنتی، بسیار سیال هستند و سیال بودن زندگی اجتماعی از متصلب شدن آن‌ها جلوگیری می‌کند. مختلط و ترکیبی بودن، ویژگی دیگر هویت‌های مورد بحث است. اهمیت این ویژگی هنگامی برجسته‌تر می‌شود که خطرناک بودن جست‌وجوی هویت و فرهنگ «ناب» در قالب بنیادگرایی‌های فرهنگی را مد نظر داشته باشیم. پیچیده و چندگانه بودن هم از ویژگی‌های این هویت‌ها به‌شمار می‌آید که با زندگی اجتماعی پیچیده در جهان کنونی انطباق دارد (گل‌محمدی، 1381: 269).

به‌واسطه این نوع هویت‌سازی، ترکیبی ظریف میان امر عام و امر خاص برقرار می‌شود. افرادی که خویشتن خود را به این صورت بازسازی می‌کنند، نه تنها با خاص‌هایی مانند مکان، محل و فرهنگ معین هویت می‌یابند، بلکه از امور عام و شرایط جامعه بزرگ‌تر یعنی جامعه جهانی نیز غافل نمی‌شوند. رابرتسون از این ویژگی با عنوان «تحول پارادوکسیکال عام‌گرایی و خاص‌گرایی» یا «عام کردن خاص‌گرایی و خاص کردن عام‌گرایی» یاد می‌کند (رابرتسون، 1380).

این گونه هویت‌های سیال، پیچیده و چندگانه که هم از «هویت‌های مرگبار» به تعبیر "امین معلوف"¹ و هویت‌های خشن و بنیادگرا فاصله دارند و هم از هویت‌های ادغام شده در فرهنگ مسلط جهانی دور می‌شوند، از یک منظر معرفت‌دنیایی بی‌سامان و بدون قطب نما هستند (معلوف، 1391: 17) اما از منظر دیگر به سبب آن که در فرایند گفت‌وگو و بالا رفتن توانش ارتباطی شکل می‌گیرند، می‌توانند محلی بزیند و جهانی بیاندیشند، یعنی آن که اندیشه بومی را جهانی عرضه کنند.

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که تحولات فناورانه و معرفتی برآمده از پیچیدگی و شتاب ارتباطات چه در وجه واقعی و چه در وجه مجازی آن جهان را با شهروندانی روبرو کرده است که در هر جا و هر مکان به صورت توأمان با دو وجه هویتی "جهانی" و "محلی" روبرو هستند.

- تاملینسون، جان ، جهانی شدن و فرهنگ، ترجمه محسن حکیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، 1381.
- تهرانیان، مجید ، «گفتمان قومی و بی‌نظمی نوین جهانی، یک دیدگاه جمع‌گرایانه» در کتاب فرهنگ و رسانه، انتشارات سروش، 1376.
- جونز، آندرو ، نظریه‌پردازان بزرگ جهانی‌شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، هامایاک اودیس یانی، نشر چشمه، 1391.
- رابرتون، رونالد ، جهانی شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، نشر ثالث، 1380.
- ساسن، ساسکیا ، جامعه‌شناسی جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه، 1389.
- شجاعی زند، علیرضا ، «دین و جهانی‌ت، جهانی شدن، جهانی‌سازی و جهان‌گرایی» در جهانی شدن و دین، فرصت‌ها و چالش‌ها، دفتر اول، دبیرخانه دین‌پژوهان کشور، 1382.
- کاستنر، مانوئل ، عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای، جلد اول، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، ویراسته علی پایا، طرح نو، 1380.
- کاستلز، مانوئل و اینس، مارتین ، گفت‌وگوهایی با مانوئل کاستلز، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جدافشانی، نشر نی، 1384.
- گل‌محمدی، احمد ، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، نشر نی، 1381.
- گیدنز، آنتونی ، چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه محمدرضا جلالی‌پور، طرح نو، 1384.
- معلوف، امین، دنیای بی سامان، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، نشر نی، 1391.
- مصطفوی، شمس‌الملوک ، «مبانی فلسفی جهانی شدن»، رساله دکتری فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، 1382.
- نیک گهر، عبدالحسین ، جهانی‌سازی دیگر، فرهنگ معاصر، 1387.
- هلد، دیوید و مک‌گرو، آنتونی ، نظریه‌های جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه، 1387.